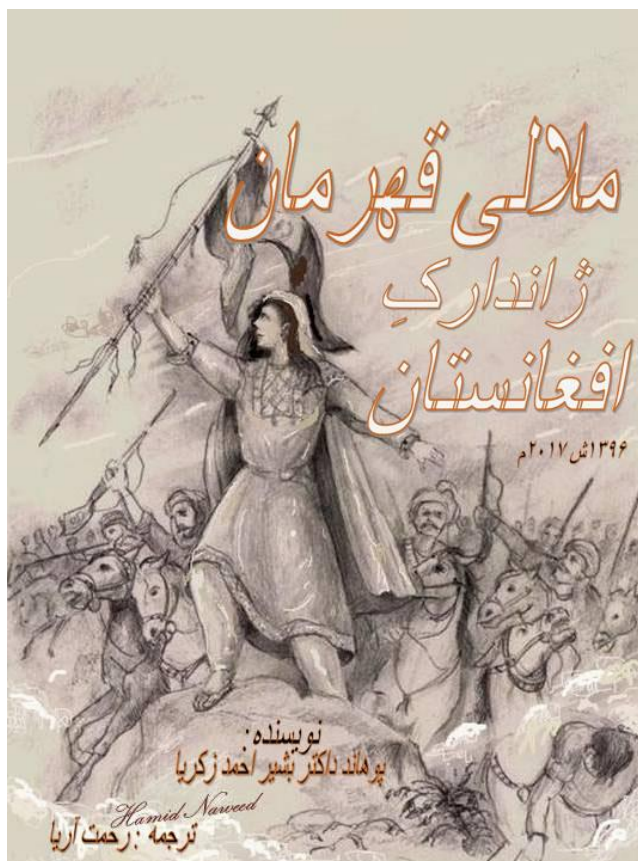




۲۰۱۸/۰۱/۱۳

داکتر بشیر احمد زکریا



ملالی قهرمان

ژان دارک افغانستان

ناول تاریخی

نویسنده: پوهاند بشیر احمد زکریا

ترجمه: رحمت آریا

سپتمبر ۲۰۱۷

بخش ششم

بخش ششم

یکروز ماه می با جک در کنار راست ساحل قدم می زدیم که ناگهان خلاف انتظار در میان یک جنگ مشت و یخن هراس آور خیابانی گیر آمدیم. قبل از اینکه از بین آنها قادر به فرار شوم، من و جک در نتیجه گیرودار آشوب از هم جدا شدیم. با دلهره عمیق جیغ زدم «جک کجا استی؟» در همین اثنا یک مرد غضبناک از دستم کش کرده و پرسید، «به کی رأی میدهی؟» به عجله جواب دادم، «نمیدانم». مرد در حالیکه نگاهی عمیق حاکی از خشم بمن انداخته بود با کف دستش بر سینه ام زده و گفت «ما انتخابات وکلای جمهوری را به اسامبلی ملی می خواهیم، ما از بازیها و خیانت ناپیلون دیگر به تنگ آمده ایم. ما مثل ویکتر هوگو¹، اپوزیسیون مستقیم او استیم!» با خونسردی زیر لب من کنان گفتم با شما موافقم و با عجله از ش دور شدم. ولی باز هم شله و مرا بداخل جمعیت تپله میکرد، و تعداد جمعیت فراوان تر، پر صدا تر و قهر تر شده میرفت. با دیدن سایکولوژی جمعیت انبوه و با توجه به سلوک خشم آگین شان اضطراب من بیشتر شده میرفت و درک کردم که این نوع طرز برخورد منتج به فرار و یا هم تاخت همگانی و یا خشونت میگردد! سر انجام به یک مغازه خوراکی فروشی عقب زده شدم که در محاصره اغتشاش گران بود ولی قادر به دیدن خروج مردم داخل سرک نبودم. نگرانی ناگهانی از سر تا په پا در وجودم رخنه کرد و مشوش بودم که قبل از اینکه قربانی بدبخت اغتشاشیون دیوانه انقلابی شوم چطور میتوانم جک را در انبوه این جمعیت پیدا کنم و یا چگونه جک مرا پیدا خواهد کرد؟

مادامیکه سعی میکردم تا راهم را بطرف بیرون مغازه بیابم و در بین پایه ستون های میوه جات و ترکاری باب به امید دیدن جک این سو و آن سو راه خود را با تقلا می گشودم، یکمرد جوان خوش لباس با کلاه بالا بلندی که در نزدیکم بود پرسید، «آیا شما اهل پاریس استید؟» بعد از درنگی متردانه گفتم «نه، نیستم». باز گفت، «پرسیده میتوانم از کجا استید؟» اندکی مشوش شدم ولی در حضور چنین مردی به ظاهر شریف ترسم کمتر شده رفت و نجوا کنان گفتم، «من یک امریکایی استم و دنبال دوست پارسی خود جک استم.» «آها، بلی گمان میکردم شما امریکایی استید. شاید کاکایم الکسی دی توکویلی² را بشناسید که گفته بود: مستبد رعیتی را که دوستش ندارد بیک شرط به آسانی عفو کرده میتواند که کسی دیگری را دوست نداشته باشد³. بنابراین دلهره تان در رابطه با جمعیت انبوه انقلابی خیلی قابل توجه است.» او مرا از آرنجم گرفته و در بین ازدحام مردم کشان کشان به طرف بیرون مغازه برد. چند یارد دور تر جک را دیدم و صدایش کردم. او با عجله بطرفم دوید، بازویم را محکم گرفته و دو باره مرا بداخل مغازه تپله کرد. با چند تنی دیگر از مشتریان که آنها هم از بین جمعیت فهراناک و جنگ مشت و یخن شان گریخته بودند، منتظر ماندیم تا اغتشاشیون به مرکز اسامبلی ملی جائیکه انتخابات نمایندگان بر پا بود بروند. در همان وهله اول رویم را دور داده و مسیو الکسندر دی توکویلی⁴ را به جک معرفی کردم. جک متعجب شده و پرسید، «نمیدانم! شما باید برادر زاده توکویلی مشهور باشید؟ او سرش را با علامت تائید تکان و افزود حال که همدیگر خود را یافته ایم باید همینجا تا زمانی منتظر بمانیم که اغتشاشیون ساحه را ترک نمایند. سرانجام بعد از رفتن اغتشاشگران از ساحه، از مغازه پرچون فروشی بیرون برآمدیم. بعد از تبادل آدرسها تصمیم بر آن شد که فردا عصر در کافی دی له پی⁵ با هم ملاقات نماییم. بعد من و جک سوار گادی شده و بطرف هوتل رفتیم. در هوتل از جک پرسیدم آخر الامر این همه زد و خورد ها در باره چه بود؟ جک گفت اگر وقت داشته باشید تا پیچیدگیهای اندوهبار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه فرانسه را برایتان شرح کنم روز ها را در بر خواهد گرفت. جک گفت که باید از الکسندر پرسید که کاکایش یک سیاستمدار پر آوازه، عضو کنسول و برای مدت کوتاهی وزیر امور خارجه بود. گفتم آنچه را که در فرانسه بصورت عام و بصورت خاص در پاریس دیدم برایم بخاطری خیلی جالب بود که به پاریس منحصی مرکز تمدن قاره اروپا می نگریم. جک نفس عمیقی کشیده و با لهجه ناب و فصیح فرانسوی پارسی خود گفت، «باید بدانید که من هم مثل شما به این باور استم تا زمانیکه شرایط سیاسی- اجتماعی و اقتصادی یک مملکت و یا یک ملت را اگر نسبتاً عمیقتر ندانید، پس درک شما، فهم شما و یا آگاهی تان خیلی محدود بوده و نمیتوانید قضاوت سالم را صادر نمائید. واضح است که من نمیتوانم صحبتیم را از آغاز تاریخ شروع کنم ولی شمه کوتاه مربوط به آن را میتوانم

¹ - Victor Hugo

² - Alexis de Tocqueville

³ - اشاره به نقل قول معروف ناپیلون بوناپارت است که گفته بود: در زندگی فقط یک شخص را دوست دارم و آن خودم استم. - م

⁴ - Monsieur Alexander de Tocqueville

⁵ - Café de la Paix

ارائه کنم. انقلابات سال ۱۸۴۸م فرانس، پایتخت های تمام کشور های اروپایی را، حین تصادم لیبرال ها که اکثراً از حمایت جمعیت های انبوه اغتشاشیون برخوردار بودند با محافظه کاران که هوا داران نظامهای شاهی بودند، تکان داد. در فبروری سال ۱۸۴۸م بود که سلطنت پانزده ساله فرانسه از هم فروپاشید و لامارتین⁶ آخرین شاعر عصر رومانیک⁷ جمهوریت دوم را اعلان کرد. سرانجام لویی ناپلیون⁸ که برادر زاده امپراتور ناپلیون بود از طریق ریفاندم به حیث رئیس جمهور انتخاب گردید. این اولین باری بود که در فرانسه رئیس جمهور از طریق انتخابات مستقیم بر طبق آرای مردم انتخاب میشد. فکر می کنم که در نتیجه رسوخ الکسی دی توکویلی⁹ بعد از سفر دو ساله اش به امریکا بود که یک کتاب دو جلد «دیموکراسی در امریکا»¹⁰ را نوشت و در سالهای ۱۸۳۵ تا ۱۸۴۰م چاپ شد. در سال ۱۸۵۲م مردم با ترس احتمالی از انارشی قریب الوقوع، از طریق راه اندازی ریفاندم، تقریباً با اکثریت آراء، متفق القولانه لقب امپراتور را به لویس ناپلیون سوم اعطاء کردند! جک گفت که مردم درین چند سال اخیر بخاطری بر علیه ناپلیون سوم دست به اغتشاش زده اند که نامبرده آهسته آهسته دست به حکمروایی سلطنت مطلقه زده است.

روز بعد به معیت جک در کافی مشهور «دی له پی»¹¹ که در جوار «هوتل دی گرند»¹² و «پلیس دی لی اوپرا»¹³ قرار داشت با «میسو توکویلی»¹⁴ ملاقات کردم. نمای داخلی کافی به مثل سالون اوپرا زیبا و پر جاذبه بود. از اینکه هوا خنک و ابر آلود بود ما را به کنج دور تر کافی که یکتعداد کسان دیگر هم نشسته بودند رهنمایی کردند. جک برایم قبلاً گفته بود که کافی دی له پی محل دید و وادید نویسنده گان و هنرمندان فرانسه است و اضافه کرده بود که اگر خواست خدا بود یکتعداد شان را آنجا خواهی دید. به ما یک میزی داده شد که در مجاورت آن مردان جالب نما در اطراف میز نشسته بودند. بمجردیکه بر چوکی های خویش قرار گرفتیم، الکسندر گفت که مهمان او استیم و زهی سعادت که نزدیک کنج عنعنوی و اختصاصی نویسنده گان و هنرمندان نشسته ایم. بعد از فرمایش نوشابه ها، شیرچای چاکلیتی گرم هم آورده شد تا بدن ما گرم شود. الکسندر رویش را بطرف دور داده گفت، «داکتر سكات، شما مرد نهایت خوشبختی استید، بخاطریکه در میز همجوار ما یکتعداد نویسنده گان و هنرمندان بزرگ فرانسه با هم جمع شده اند. در گوشه اخیر همان میز نویسنده بزرگ، گستاف فلوبر¹⁵ با چهره بد خلق و بروتهای درازش نشسته که نویسنده داستان تجربه سکسی «جنسی» «مدم بواری»¹⁶ بوده و او را رسوای عام ساخته است. بطرف راستش شاگردش مویسان¹⁷ نشسته است، و مشخصه او در داستانهایش اقتصاد در لغت است، لغاتیکه خیلی گرانبها ولی با فرجامهای آسان اند و شاید او را یکی از پدران داستان نویسان داستانهای کوتاه نامید. بطرف دست چپ فلوبر شخصیت برانزده و سترگ ویکتر هوگو¹⁸ نشسته که او را میتوان

⁶ - Lamartine

⁷ - Romantic Period

⁸ - Louis Napoleon

⁹ - Alexis de Tocqueville

¹⁰ - Democracy in America

¹¹ - Café de la Paix

¹² - Hotel de Grand

¹³ - Place de L'Opera

¹⁴ - Monsieur Tocqueville

¹⁵ - Gustav Flaubert

¹⁶ - Madame Bovary

¹⁷ - Maupassant

¹⁸ - Victor Hugo

سرور و استاد حلقات سیاسی فرانسه خواند. در این روز ها او نماینده حزب اپوزیسیون در برابر حاکمیت ناپلیون سوم است و اوست که روح و روان حقیقی انقلاب فرانسه است. شهرت هوگو نه تنها بخاطر شاعری اش مثل مجموعه های «مکاشفات»¹⁹ و «افسانه قرن 20» است بل ناول های مشهور او مانند «بینوایان»²¹ است که به شهرت او افزوده است. ویکتر هوگو به نویسنده ماقبل خود شاتو بریان²² نهایت احترام داشت، و خودش درست مثل شاتو بریان درونمایه مکتب رومانیتیک را فرا تر برد. «ویکتر هوگو مرد خوشنما با ریش سفید و گونه و سیل های پر مو بود و از چهره اش وقار عالی او هویدا بود. الکسندر در میان تبسم خود بمن گفت، «سکات، شما واقعاً خوش بخت استید، همانگونه که شما امریکایی ها در ضرب المثل های خود می گوید که بزرگترین جایزه لاتری را بردید، برآستی که خوشبخت استید! امروز عصر درست مثل روزیست که تمام نویسنده گان و هنرمندان سترگ فرانسه اینجا جمع شده باشند تا تو آنها را ببینی. قبل از اینکه غرق فکر در نامها و کار این مردان بزرگ که شهره آفاق اند شوید، بیایید کافی بنوشیم.» توکوبلی گارسون را خواسته و کافی و سورتمان «مجموعه یا انواع» مختلف کیک²³ های خوشمزه فرانسوی را فرمایش داد. بعد از نوشیدن جرعه از پیاله کافی و گرفتن لقمه های کوچک از انواع مختلف کیکها و چشایی آن که در پیشروی ما بودند رویم را بطرف الکسندر دور داده گفتم، «دوست نهایت مهربان، شما نه تنها میزبان خوب بلکه یک آموزگار عالی نیز استید. در زندگی چنین سعادت نصیب نه شده بود که با افراد نهایت بزرگ هم سن و سال ما و شما اینقدر نزدیک و محشور شوم و از دانشور فرانسوی تباری چون شما در مورد آنها چیز های تازه بیاموزم. لطفاً در مورد کار های این مردان بزرگ به صحبت تان دوام دهید.» الکسندر بعد از نوشیدن جرعه از کافی گفت، «میدانید، من اکثر اوقات به کافی دی له پی می آیم ولی هرگز بیاد ندارم که تعداد زیاد این مردان بزرگ همه به یکبارگی مثل امروز با هم در این جمع شده باشند. در جوار نزدیک ویکتر هوگو نویسنده توانا امیل زولا²⁴ نشسته است، نویسنده که از قلم اش نه تنها ادبیات عالی تراوش کرده بلکه نایل به تحقق عدالت نیز شده است. «یک افسر اردوی فرانسه - م» تورن الفرد دریفوس²⁵ متهم به سپردن اسرار نظامی به سفارت جرمنی شد و این اتهام افسران ضد - نژاد سامی را وا داشت که بالای دریفوس بخاطر یهود بودنش شک نمایند. دریفوس محکمه نظامی شد و بدون شهود و مدارک متهم به خیانت و محکوم به تبعید عمر ابد به جزیره شیطان²⁶ شد. کمی بعد تر دگرمن پیکوارت شواهدی دریافت نمود که دلالت به سپردن اسرار نظامی «فرانسه به سفارت جرمنی - م» بوسیله افسر دیگری بجای دریفوس می نمود. جگرنی که مسئول بررسی این دوسیه بود اسناد جعلی را تهیه کرده و بر مبنای آن دریفوس را متهم و مجرم ساخته و دگرمن پیکوارت را جبراً با حفظ وظیفه به افریقا تبعید نمود. زولا با به مخاطره افکندن شهرت و کار و بار خود از طریق اخبار ها در پی دفاع از دریفوس بر آمد. «قضیه دریفوس»²⁷

¹⁹ - Les Contemplations

²⁰ - La Legends des Siécles

²¹ - Les Miserable

²² - François-René de Chateaubriand : فرانسوارنه دو شاتو بریان : ۱۷۶۸م - ۱۸۴۸م. نویسنده، شاعر و سیاست مدار فرانسوی بنیاد گذار مکتب روماننتسیسم. شهرت عمده شاتو بریان مدیون اشعار روماننتیک و نثر شاعرانه اوست. - م

²³ - gateaux

²⁴ - Émile Zola : امیل ادوارد شارل آنتوان زولا Émile Édouard Charles Antoine Zola ۲ اپریل سال ۱۸۴۰ - ۲۹ سپتمبر ۱۹۰۲م رومان نویس، نمایشنامه نویس و ژورنالیست مشهور فرانسوی. مهمترین نماینده مکتب ادبی طبیعت گرایی یا نچرلیزم است. یکی از شخصیت های مهم در آزادی سیاسی فرانسه است. - م

²⁵ - Captain Alfred Dreyfus

²⁶ - Devil's Island : یکی از زندانهای مشهور ماورای ابحار فرانسه طی قرنهای نهم و بیستم در گویان فرانسه Guyane française در امریکای جنوبی در همسایگی سورینام، برازیل و گویان در جنوب بحیره کارابین است. این زندان در سال ۱۸۵۲م ساخته شده و محل نگهداشت زندانیان سیاسی فرانسه بود و نیز محل نگهداشت جانین و افراد خیلی خطرناک مستعمرات فرانسوی بود. این زندان درست صد سال بعد یعنی در سال ۱۹۵۳م برای دایم بسته شد. - م

²⁷ - Dreyfus Affair

ملت فرانسه را بین لشکر مرتجع که عقب آن حمایت کلیسا بود و جامعه لیبرال عمیقاً منقسم ساخت. نشریه کلیسا بخاطر نشر مقالات ضد نژاد سامی سرانجام معذرت خواست. زولا بخاطر افترای جنایی به محکمه احضار، مجرم شناخته شد و از لژیون دونور²⁸ عزل شد. زولا از چنگ زندانی شدن به انگلستان تبعیداً فراری شد و از لندن جنگ قلمی خود را علیه لشکر و حکومت فرانسه از طریق مقالات و پامفلت ها تا زمان سقوط حکومت در پاریس ادامه داد. باز هم چند سال دیگر را در بر گرفت تا که تورن الفرد دریفوس بی گناه اعلام شد و برائت حاصل کرد. قضیه دریفوس به وضوح قدرت و توان قلم و میدیای خبر رسان را در صحنه سیاسی اروپا به نمایش گذاشت. « من در میان صحبت الکسندر دویده و گفتم «الکسندر آنمرد بروتی و خوش قیافه کسیت؟» الکسندر جواب داد، « آه، این هم یک انتخاب خوب است. وی نقاش مشهور است، پاول سزان²⁹ نقاشیست که چهره مکتب الانطباعیه «پسا دریافتگر³⁰» قرن نهم را با جستجوی متهورانه هنری خود تغییر داد و در اثر سعی خود آنرا به سطح جدید و کاملاً متفاوت هنری بالا برد. زولا و سزان دوستان دوران کودکی بودند و یکجا با هم به مکتب میرفتند. اگر وقت می داشتید میتوانستم ساعتها در مورد این مردان بزرگ صحبت کنم. ما فرانسویها بالای مردان سترگ خود نه تنها بخاطر دست آورد های هنری شان افتخار می کنیم بلکه آنها بودند که سطح احساسات و ظرافت طبع ما را بلند بردند و پنهان شعور اجتماعی و سطح آگاهی ما را به مثابه یک ملت ارتقاء دادند. در پهلوی او ژول ماسنه کمپوزر بزرگ اوپراها و متون آهنگین «لیریک» است. میخواهید شما را به آنها معرفی کنم؟ از جایم برخاسته گفتم، «لطفاً بخاطر من مزاحم شان نشوید. شما می بینید که بین هم گاهی با جدیت صحبت دارند و گاهی هم به قهقه می خندند.» ما همه از جا برخاستیم؛ و با گذشتن از روبروی شان توکویلی با برداشتن کلاه از سرش به آنها سلام داد. الکسندر یک گادی چهار اسپه را متوقف ساخت و ما را در ساحه چمپس الیاسیس³¹ به رستوران دوپ³² برای صرف نان شب برد. در رستوران نان شام ده دوره ای آورده شد که مشتمل با چند نوع پیش غذا³³، دو نوع سوپ، گوشت گنجشک بریان، کباب بودنه با ترشی سمارق و ترکاری، گوشت مرغابی با نارنج با برنج وحشی و غیره بود. الکسندر پرسید که غذا چطور است. در جواب گفتم که پدرم یک جهان گرد بود و همیشه می گفت که غذای یک مملکت اکثر نمایندگان از مدنیت یک مملکت می کند و او همانگونه که من متقاعد شدم، باور داشت که غذای فرانسوی بهترین غذا در جهان است که بعدش غذای چینایی است. بعد از خوراک شیرین بعد از غذا که متعاقب آن انواع مختلف کیک و کلهچه آورده شد ما صحبت جدی خود را آغاز کردیم. کنجکاوانه رویم را بطرف الکسندر دور داده پرسیدم، «اگر زحمت نمی شود از روی لطف میتوانید در باره کتاب کاکایتان که پیرامون دیموکراسی امریکا نوشته اند چیزی بگویید و من شرمنده ام که تا حال آنرا نه خوانده ام.» توکویلی خود را در چوکی اش اندکی راست نموده گفت، «به باورم کاکایم کتاب " دیموکراسی امریکا" را به خاطری نوشت تا فرانسه را در تشخیص و تلفیق نظم و نسق قهقهایی ارستوکراتیک و ظهور حالات اجتماعی مبتنی بر اصول دیموکراتیک کمک نماید. وی دیموکراسی را به مثابه علامت تساوی ای می دید که میان فرد و جامعه آزادی و مساوات را متوازن ساخته است. من خودم این معادله را به ترتیب ذیل ساده ساخته ام» وی قلم پینسل را برداشت و بالای روپوش سفید میز نوشت :

دموکراسی = آزادی + مساوات = (فرد + جامعه) = π = ثابت توازن³⁴

²⁸ - Legion d'Honneur : لژیون دونور : به فرانسوی : Ordre national de la Légion d'honneur : بالاترین نشان افتخاری فرانسه است که بنیاد آنرا ناپلیون بوناپارت در سال ۱۸۰۲م گذاشت و بعضاً بنام نشان شوالیه ادب و هنر نیز یاد شده است. م

²⁹ - Paul Cezanne

³⁰ - impressionism

³¹ - Champs Elysées

³² - Restaurant Dupe

³³ - hors d'hoers/ Hors d'oeuvre

³⁴ - Democracy = Liberty + Equality = π (Individual + Society)

π = Equilibrium constan

الکسندر گفت وی از قبل میدانست که شاید من منحیث امریکایی آیرلند - سکاتلندی تبار دلچسپی ای در کتاب کاکایش داشته باشم لذا بنا بر همین ملحوظ خلص همین کتاب را با خود آورده و آنرا بصورت جزوه ترتیب کرده است. وی جزوه را باز کرد و نقل قولهای از آن برداشت، «اجازه بدهید به چند جانب مهم نظریات کاکایم در رابطه با دیموکراسی امریکایی تماس بگیرم. وی در باره بردگی گفته است، "بردگی در هر کنج دنیا بمثابة دشمن سرسخت حکومت مطلقه و استبدادی عمل می کند و تحت هر نام، شکل و ریختی که باشد، درد و حیرانی من از این نکته است که، حتی همین امروز آزاد ترین مردم جهان، و در بین ملل متمدن عیسوی تقریباً همین یک ملت است که نوکر و برده شخصی را حفظ می کنند؛ از جانب دیگر ما شاهد آنیم که شکل و نحوه رعیت داری³⁵، که خود بخود از بین رفتنی است باز هم دامنه آن از اکثریت کشور های عقیمانده اروپایی تا حال برچیده نه شده است." وی به این باور بود که دیموکراسی اروپایی بخصوص دیموکراسی انگلیسی که از مگنه کارتا سرچشمه گرفته سیر حرکت از بالا به پائین را پیموده حالانکه نحوه دیموکراسی امریکا از پائین به بالا صعود کرده است. این مردم بودند که در فقدان حکومت نخبه گان «اریستوکراسی» و بدون آنکه چشم انتظار اندیشوران و روشنفکران شوند دیموکراسی شانرا در تعمیرات حکومت محلی از طریق گروه های تنظیم کردند. طبیعی است که دیموکراسی شخصی منتج به فرد گرایی و انباشت سرمایه بازاری میگردد. الکی عشق پرشور به آزادی، قانون و احترام به حقوق «بشر» داشت. وی در کتاب خود می نویسد، "من نه مربوط به حزب انقلابی استم و نه مربوط محافظ کار... آزادی اولین عشق من است." زمانیکه صحبت از عواقب سیاسی حالت اجتماعی انگلیسها - امریکایی ها میشود وی میگوید که «ولی در قلب یک انسان هم میتوان طعم منحرف مساوات را یافت و این، ضعیف را وادار میسازد تا نیرومند را تا سطح خود پائین بیاورد، این حالت انسان را تا سطحی پائین میآورد که بردگی را نسبت به مساوات و عدم تساوی و یا نابرابری را نسبت به آزادی ترجیح دهد." جالب این است که کاکایم با پیشگویی میگوید که، «حال در جهان دو ملت بزرگ موجود اند، ظاهراً هر دو ملت بخاطر رسیدن به عین هدف از نقاط مختلف آغاز کرده اند: روس ها و انگلیس - امریکایی ها... ظاهراً چنین می نماید که عنایت الهی خارج از فهم بشر است، روزی خواهد رسید که سرنوشت جهان را دو نصف نموده یک نصف آنرا در دست روس و نصف دیگر آنرا در دست انگلیس و امریکا بگذارد.» آقایان، من کتابکم را می بندم و صحبتکم را بخاطری خاتمه می بخشم که شب ناوقت شده، هم خدمه های رستوران «رستوران» و هم شما به اندازه کافی خسته شده اید لذا شب تان بخیر و خواب تان راحت.» وی کتاب را در جیب بالاپوش خود گذاشت، به پا ایستاد و به گارسون گفت که صورت حسابات را به حساب خودش محاسبه کند. من و جک به عقب الکسندر به همان سرکی رفتیم که اطراف آنرا درختان و گلها زینت بخشیده بود، من از الکسندر توکولی از صمیم قلب تشکر نموده گفتم: «در زندگی ام این خوشمزه ترین نان شام بود. الکسندر از بابت بهترین غذای خوشمزه فرانسوی و از افکار نهایت عالی تان پیرامون دیموکراسی امریکا که با من شریک ساختید از عمق قلب متشکر استم. با شما واع و خدا حافظی می کنم و شاید در آینده باز با هم ملاقات نماییم، من پس فردا عازم سینت پیترزبورگ استم.»

ادامه دارد

³⁵ - serfdom : در فرانسوی سرواژ Servage دلالت بر روستایان نا آزاد یا نظام سرف در نظام فئودالیزم اروپا میکرد. در عربی این سیستم را قنانة گفته اند و من قریب ترین معنی آنرا رعیت داری یافتیم یعنی سیستم اقتصادی- اجتماعی متکی بر سیستم رعیت - ارباب در سیستم اقتصادی فئودالیزم و به سادگی میتوان آنرا شکل نسبتاً نرمتر بردگی گفت. در این سیستم روستایان بی زمین در خدمت اربابان زمیندار خود کار میکردند. در سیستم سرواژ رعیت خدمتگذار به ارباب که وابسته بزمین ارباب بودند و هم بخشی از ثروت و دارایی ارباب محسوب می شدند و در اجتماع پائین ترین طبقه اجتماعی بودند. خدمت رعیت وابسته به ارباب تنها به زرع زمین نبود، رعایا مجبور به کار در جنگلهای، معادن، صنعت و انتقال اموال نیز بود. - م